

ردّ فتاویٰ وهابیان

ردّ فتاوی وهابیان

از شبهه ها و عقاید بی پایه و اساس وهابیان «ممنوعیتِ ساختن بنا بر روی قبور» است و از بزرگانی که این فتاوی وهابیان را نقد و بررسی کرده و آن را با ارائه دلایل و برهان های محکم و آشکار نقض کرده، علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطاء(رحمه الله) است. در ادامه گوشه ای از زندگانی مرحوم کاشف الغطاء و پاسخ ایشان به این فتاوی وهابیان مورد بررسی قرار می گیرد.

مقدمه

از شبهه های بی اساس وهابیان، که آن را دستاویزی برای تعرض به مقدسات اسلامی و تخریب آثار و ابنیه و زیارتگاه های معصومین(علیهم السلام) قرار داده اند، «ممنوعیتِ ساختن بنا بر روی قبور» است و این پندار بی پایه، علمای آنان را به صدور فتواهایی واداشته که با اجماع مذاهب مختلف اسلامی آشکارا در تعارض است و بسیاری از علمای مذاهب با آن به مخالفت برخاسته و برای اثبات بطلان آن، کتاب ها نوشته اند و مقاله ها منتشر کرده اند. از بزرگانی که این فتاوی وهابیان را نقد و بررسی کرده و آن را با ارائه دلایل و برهان های محکم و آشکار نقض کرده، علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطاء(رحمه الله) است. مقاله رد فتاوی وهابیان، یکی از پنج مقاله ای است که در کتابی با عنوان «آیات البينات فی قمع البدع والضلالات» گرد آمده است.

شرح حال مؤلف:

نام او محمد حسین بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن خضر بن یحیی بن سیف الدین مالکی نجفی، مشهور به کاشف الغطاء است. وی در 1294ق. در نجف اشرف متولد شد و در خانواده ای اهل علم و تقوا پرورش یافت. ده سال بیشتر از عمرش نمی گذشت که فراگیری علوم اسلامی را آغاز کرد. سطح فقه و اصول را در ابتدای جوانی به پایان رسانید و سپس در محضر اساتید بزرگی چون شیخ محمد کاظم خراسانی و سید یزدی و آقا رضا همدانی حضور یافت و سالیان دراز، از خرمن معرفت آن بزرگان خوشه چینی کرد، چندان که در میان شاگردان آنها سرآمد شد و مورد احترام و توجه ویژه ی اساتید خود قرار گرفت. او همچنین فلسفه را در محضر اساتید نامداری همچون میرزا محمد باقر اصطهباناتی و شیخ احمد شیرازی فرا گرفت. چندی بعد، تدریس در مسجد «هندی» نجف اشرف را آغاز کرد و آوازه و شهرتش چندان فراگیر شد که بیش از یکصد تن از فضلاء حوزه در محضر درسش حاضر می شدند. از ویژگی های برجسته علامه کاشف الغطاء(رحمه الله)، فعالیت در عرصه های گوناگون و انجام سفرهای بسیار بود. ایشان در سفرهای خود با استفاده از روش «مباحثه موضوعی»، در راه نشر و ترویج اندیشه های مذهب اهل بیت(علیهم السلام) و وحدت و تقریب میان مذاهب اسلامی تلاش می کرد.

پس از انتشار جلد نخست یکی از کتاب های ایشان با عنوان «الدین و الاسلام»، حکومت وقت، از انتشار مجلدات دیگر کتاب ممانعت به عمل آورد و ایشان پس از به جا آوردن فریضه حج، برای

چاپ بقیه کتاب رهسپار شام گردید و دو جلد از کتاب مذکور را در بیروت منتشر کرد. وی در سفر مذکور با بسیاری از اندیشمندان و اهل علم دیدار و گفتگو کرد و با شمار زیادی از آنان؛ از جمله امین ریحانی، فیلسوف مسیحی لبنانی مکاتباتی داشت. همچنین با نویسندگان نامدار لبنانی، جرجی زیدان در باره یکی از تألیفات او، با عنوان «تاریخ آداب اللغة العربیه» گفتگوهایی انجام داد و بسیاری از اشتباهات و تعبیر نارسای کتاب مذکور را به وی یادآور شد. از دیگر برنامه های علامه کاشف الغطاء، در آن سفر طولانی، دیدار و گفتگو با یکی از مدرّسان الأزهر، به نام شیخ یوسف الدجوی و یکی از علمای مشهور دمشق در آن روزگار، به نام شیخ جمال الدین قاسمی بود. در آن سفر پربار، علامه بسیاری از تألیفات خود را در بیروت منتشر کرد و ضمن تلاش برای انتشار تألیفات دیگر نویسندگان، شماری از آن ها را نیز تصحیح نمود. اقامت او در سوریه، لبنان و مصر سه سال به طول انجامید.

بازگشت او به عراق در سال 1332 ق. با آغاز جنگ جهانی اول همزمان بود و موجب شد که ایشان به همراهی سید محمد یزدی - فرزند استادش سید یزدی - روزگاری را با دغدغه جنگ و جهاد بگذرانند.

پس از پایان جنگ، علامه به نجف اشرف بازگشت و در سال 1338 ق. بسیاری از اهل عراق وی را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیدند. در 1350 ق. از ایشان برای شرکت در همایشی در قدس شریف دعوت به عمل آمد و وی ضمن حضور در آن، سخنان پرتنید و غرایبی ایراد کرد که بیانگر علم و فضل ایشان بود، چندان که علمای حاضر در همایش، برای اقامه نماز جماعت به ایشان اقتدا کردند.

چندی بعد، در سال 1352 ق. به ایران آمد و مدت 18 ماه در شهرهای مختلف ایران اقامت کرد و در سال 1352 ق. در همایش علمای کشورهای اسلامی در کراچی حضور یافت. علامه کاشف الغطاء پس از سال ها تلاش خستگی ناپذیر در راه خدمت به دین، در روز دوشنبه 18 ذی قعدة 1373 ق. و در پی بیماری طولانی دار فانی را وداع گفت و پیکر مطهرش در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد.

از آن علامه بزرگ، علاوه بر مقالات و اشعار بدیع، کتاب های بسیاری برجا مانده که بر بیش از سی عنوان بالغ می گردد. برخی از آنها عبارت اند از:

1. الآيات البینات فی قمع البدع والضلالات.
2. اصل الشیعه و اصولها.
3. الفردوس الأعلى.
4. الأرض والتربة الحسینیة.
5. العبقات العنبریة فی الطبقات الجعفریة.
6. تحریر المجله.
7. المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون.
8. شرح علی العروة، کتبه فی حیاة استاذة.
9. الدین و الاسلام، أو الدعوة الاسلامیة إلی مذهب الامامیة.
10. نزهة السمر ونهضة السفر.
11. المراجعات الریحانیة، الموسوم بالمطالعات والمراجعات أو النقود والردود.
12. وجیزة الأحكام.
13. السؤال والجواب.
14. زاد المقلدین (فارسی).
15. حاشیة التبصره.

16. حاشیه العروة الوثقی.
17. تعلیقه علی سفینه النجاة.
18. مناسک حج.
19. تعلیقه علی عین الحیاة.
20. حاشیه علی مجمع الوسائل (فارسی).
21. التوضیح فی بیان حال الإنجیل والمسیح.
22. عین المیزان فی الجرح والتعدیل.
23. محاوره مع السفیرین.
24. ملخص الأغانی.
25. رحلة الی سوریه ومصر.
26. دیوان شعر.
27. جنة المأوی.

رساله ردّ فتاوی وهابیان

علامه کاشف الغطا، این مقاله را در نقد و بررسی پاسخ منسوب به علمای مدینه، به سؤال قاضی القضاة وهابیان، شیخ عبدالله بن بلیهد نوشته است. بلیهد در سال 1344ق. (1925م.)، با مطرح کردن پرسشی خطاب به علمای مدینه، از آنان در خصوص ساختن بنا بر روی قبور و مسائل مربوط به زیارت قبور استفتا کرده بود.

علامه در این مقاله بر آن است که اسناد و منابع صدور این فتوا را به روش علمی و آزادانه، با توجه به کتب صحیح و معتبر اهل سنت، مورد بررسی قرار دهد. اهمیت این مقاله از آن جا ناشی می شود که نویسنده آن، در زمان وقوع تحولات و حوادث مهم می زیسته و بارها نسبت به خطرات ناشی از عقاید وهابیان و مضرات گسترش آن هشدار داده است.

پرسش قاضی القضاة (ابن بلیهد) از علمای مدینه

علمای مدینه، که خداوند دانش و فهم آنان را افزون کناد! درباره ساختن بنا بر روی قبور و تبدیل آن ها به مسجد، چه نظری دارند؟ آیا این کار جایز است یا خیر و اگر جایز نیست و به شدت از آن نهی شده، آیا تخریب آن بناها و جلوگیری از اقامه نماز در کنار آن [قبور] واجب است؟ و اگر این بناها در محل وقف عام؛ مانند بقیع ساخته شده و مانع از بهره برداری کامل از محل های ساخت بنا باشد، آیا مصداق غصب محسوب می شود و باید به منظور جلوگیری از پایمال شدن حقوق استفاده کنندگان، آن بناها تخریب شود؟

و کارهایی که افراد نادان در کنار ضریح ها انجام می دهند؛ مانند دست کشیدن به قبر و مخاطب ساختن صاحبان آن ها، به جای خداوند و تقرب جستن و نذر و قربانی کردن و روشن کردن شمع و چراغ در آن ها جایز است یا خیر؟ و کارهایی که در کنار حجره و مقبره پیامبر(صلی الله علیه وآله) انجام می شود؛ مانند روکردن به آن، هنگام دعا و طواف کردن پیرامون آن و بوسیدن و دست کشیدن بر آن و نیز کارهایی که در مساجد انجام می شود؛ مانند خواندن فاتحه بر مردگان و ذکر گفتن میان اذان و اقامه و پیش از طلوع فجر و روز جمعه، آیا این کارها مشروع و جایز است یا خیر؟

فتاوی خود را در این باره بیان کرده، ادله مورد استناد در آن را ذکر نمایید. امید است خداوند شما را اجر دهد و همواره مرجع و پناه مردمان باشید.

متن پاسخ منسوب به علمای مدینه

«ساختن بنا بر روی قبور - با توجه به صحت احادیث وارده در منع آن - بنا بر اجماع ممنوع است؛

از این رو، بسیاری از علما بر وجوب تخریب آن ها فتوا داده اند و در این باره به حدیث [امام] علی - رضی الله عنه - استناد کرده اند که خطاب به ابوالهیاج می گوید: آیا تو را برانگیزم به آنچه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مرا بدان برانگیخت؛ این که هیچ تندیس و تمثالی را بر جا نگذاری و همه را نابود کنی و هیچ قبر برافراشته ای را باقی نگذاری و همه را صاف کنی؟ صحیح مسلم، ج2، ص666 باب 31 ح 93؛ مسند احمد، ج1، ص96 و 129؛ سنن نسائی، ج4، ص88؛ سنن ابی داود، ج3، ص215، ح 3218؛ الجامع الصحیح لترمذی، ج3، ص366، باب 56، ح 1041

و اما تبدیل مقبره ها به مسجد و نماز خواندن و روشن کردن چراغ در آنها ممنوع است، بنا بر حدیث ابن عباس که [از قول پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)] آورده است: خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می روند و کسانانی را که قبرها را مسجد می کنند و در آن چراغ می افروزند، لعنت کند.

علامه محسن امین درباره این بخش از جواب آورده است: این عبارت در رساله های وهابیان وجود دارد و نشان می دهد که سؤال را وهابیان مطرح نموده و خود نیز بدان پاسخ داده اند. علامه کاشف الغطا (رحمه الله) در بیان تناقضات موجود در این فتوا و ردّ آن، چنین آورده است: «روزنامه العراق، در روز 13 ذی قعدة 1344ق. پرسش ابن بلیهد، قاضی القضاة وهابیان، از علمای مدینه را منتشر کرده است که در آن، درباره ساختن بنا بر قبور و تبدیل آن به مسجد و روشن کردن شمع و چراغ و انجام کارهایی؛ مانند دست کشیدن و قربانی و نذر کردن و بوسیدن و تکبیر و سلام و فاتحه خواندن در اوقات خاص، از آنان استفتا شده است. علمای مدینه نیز انجام اعمال مذکور در سؤال را ممنوع و تخریب بناها را واجب اعلام کرده اند. آنان در برخی موارد، دلایلی (برگرفته از احادیث) برای فتوای خود ذکر نموده و بقیه را نیز بدون ذکر دلیل و سند بیان کرده اند.

در این میان، بسیاری از علما و اهل فضل، از این جانب خواسته اند که نظرم را درباره این فتوا بیان نمایم و برای آشکار شدن حقیقت، فتوای صادره را با معیار و محک نقد و ترازوی راستی به سنجش درآورم، تا مبدا پندارها و شبهه ها، اذهان ساده اندیشان را مشوش نماید، چرا که این مصیبت، تمامی مسلمین را شامل می شود و به همه اهل اسلام ارتباط دارد. از این رو، عبارات فتوای مذکور را آنچنان که در روزنامه مذکور درج گردیده، جمله به جمله ذکر می کنیم و سپس به نقد و بررسی صحت و سقم آن می پردازیم و در این راه، از خداوند یاری می طلبیم. همچنین کارهایی که افراد نادان در کنار ضریح انجام می دهند؛ مانند دست کشیدن و تقرّب جستن به آن ها به وسیله قربانی و نذر و خطاب قرار دادن اهل قبور به هنگام دعا، به طور کلی حرام و ناروا بوده و انجام آن به هیچ وجه جایز نیست. اما در خصوص رو کردن به حجره پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگام دعا، چنان که در کتب معتبر آمده، بازداشتن از آن اولی است؛ زیرا بهترین جهت، قبله است. اما طواف کردن به دور آن و دست کشیدن و بوسیدن آن به طور کلی ممنوع است. کارهایی مانند قرائت فاتحه و ذکر و دادن سلام در وقت های یاد شده در سؤال نیز ساختگی است و بدعت به شمار می آید. این بود آنچه ما با علم خویش بدان رسیدیم».

در پاسخ منسوب به علمای مدینه آمده است:

«ساختن بنا بر قبور، با توجه به احادیث وارده در منع آن، بنا بر اجماع ممنوع است، از این رو، بسیاری از علما بر وجوب تخریب آن فتوا داده اند و در این باره به حدیث [امام] علی - رضی الله عنه - استناد کرده اند که ابوالهیاج می گوید: ..»

چنان که مشاهده می شود، صادر کنندگان فتوا، گاهی «اجماع»، بار دیگر «حدیث»، و گاهی

هم «اجماع مبتنی بر حدیث» را مورد استناد قرار داده اند. ادعای اجماع به کلی مردود و غیر قابل پذیرش است؛ به گونه ای که صفحات روزنامه ها و مجلات، گنجایش بیان نظریات علما در جواز [ساخت بنا بر قبور] و حتی اهمیت آن؛ و باطل بودن توهمات مدعیان اجماع را ندارد. از صدر اسلام تا عصر حاضر، این گونه عمل شده است و نیازی نمی بینیم که با جملات ملال آور «فلان به نقل از فلان گفت...»، آن را تبیین کنیم، حال آن که روش و سیره مسلمانان در تمامی روزگاران و همه سرزمین ها چنین بوده و با وجود تفاوت ها و اختلافات میان مذاهب، همگان انجام چنین کاری را در نزد پیروان همه مذاهب دیده و شنیده اند. از صدر اسلام تاکنون، در میان شیعیان و سنی ها و دیگر مذاهب اسلام، چنین رسمی وجود داشته و هیچ یک از سرزمین های اسلامی؛ اعم از مصر، سوریه، عراق، حجاز و دیگر کشورها را نمی یابیم که در آن، مقبره های وسیع و گسترده و گنبد و بارگاه برافراشته و تزیین شده وجود نداشته باشد.

به عنوان مثال، قبور امامان مذاهب اهل سنت؛ یعنی شافعی در مصر، ابوحنیفه در بغداد و مالک در مدینه، از زمان وفاتشان تاکنون دارای ساختمان و گنبدهای بزرگ بوده است و قبر احمدبن حنبل که رهبر فکری و مرجع عقیدتی وهابیان به شمار می آید نیز در بغداد دارای ساختمان و بارگاه بوده، اما بر اثر طغیان رود دجله و جاری شدن سیل ویرانگر، تخریب شده است. تمامی آن مقبره ها نیز در زمانی بنا شده بود که بسیاری از علما و صاحبان فتوا و رهبران مذاهب اسلامی حضور داشته اند و هیچ یک از آنان چنین کاری را منع نکرده اند، بلکه همگی نسبت به آن نظر مثبت و رضایت داشته و از آن خرسند بوده اند.

از سویی، این مسأله تنها به اسلام اختصاص ندارد، بلکه در میان تمام ملل و پیروان همه ادیان؛ اعم از یهودیت و نصرانیت و دیگر آیین ها مصداق دارد و در واقع از غرایز فطری بشر و از پیامدهای طبیعی آبادانی سرزمین ها و پیشرفت و تمدن به شمار می آید و استواری دین که ضامن دنیا و آخرت است، آن را مورد تأیید قرار داده است؛ و اگر این همه، دلیلی قاطع و برهانی آشکار بر نادرستی ادعای «اجماع» نباشد، بهتر آن است که قلم ها شکسته گردد و برهان باطل پنداشته شود و دیگر بر هیچ امری، دلیل و برهانی اقامه نگردد، که:

أفتاب آمد دلیل آفتاب *** گر دلالت باید، از وی رو متاب

این بود پاسخ ما به ادعای موهوم «اجماع» که در فتوا بدان اشاره شده است.

اما در مورد حدیث منقول از صحیح مسلم که به نقل از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آورده است: «لَا تَدْعُ تِمَثَالًا إِلَّا طَمَسَتْهُ وَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتُهُ»، باید بگویم که در نسخه ای از صحیح مسلم (چاپ 1290ق. - بولاق) که نزد من موجود است، این حدیث در صفحه 256 از جلد نخست و در بابی تحت عنوان «صاف کردن قبرها» وارد شده است، اما چند صفحه بعد از آن، باب دیگری وجود دارد به نام «مَا يُقَالُ عِنْدَ دُخُولِ الْقَبْرِ وَ الدُّعَاءُ لِأَهْلِهَا» (ذکر ورود به قبرستان و دعا برای اهل آن) که در آن، حدیثی توسط عایشه از پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که آن حضرت هنگامی که به سوی قبرستان بقیع می رفت، می فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ...»، (صحیح مسلم، ج 2، ص 669، باب 35 ح 102 و 103) تا آخر حدیث که طولانی است.

در ادامه نیز حدیث دیگری از سلیمان بن بُرَیْدَه نقل شده که از قول پدرش چنین آورده است: پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله - به آنان می آموخت که وقتی به قبرستان می روند، چه بگویند... عده ای بنا بر روایت ابوبکر نقل کرده اند که حضرت فرمود: هنگام ورود به قبرستان چنین بگویند: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ» (صحیح مسلم، ج 2، ص 671 باب 35 ح 104) و در روایت زهیر آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ إِنَّا إِن

شَاءَ اللَّهُ يَكْمُ لِلْأَحْقُونِ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَكُمْ الْعَاقِبَةَ». (صحيح مسلم، ج2، ص671 باب 35 ح104) در صحيح مسلم و در ادامه این مبحث، بابی با عنوان «اجازه خواستن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از پروردگار برای زیارت قبر مادر بزرگوارش» آمده است. پس از این باب نیز در مطلبی با عنوان «ذکر چهار حدیث صریح در خصوص امر به زیارت قبور»، این احادیث را ذکر کرده است: نخست؛ ابوهیریه گوید: پیامبر خدا - صلی الله علیه [وآله] - فرمود: از پروردگارم اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بخواهم، اجازه نفرمود؛ و اجازه خواستم که به زیارت قبرش بروم، اجازه داد. (صحيح مسلم، ج2، ص671، باب 35 ح105)

دوم؛ ابوهیریه در حدیث دیگری چنین آورده است: پیامبر - خدا صلی الله علیه [وآله] - به زیارت قبر مادرش رفت و گریست؛ چندان که اطرافیان ایشان نیز به گریه افتادند. پس حضرت فرمود: از پروردگارم اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بخواهم، اجازه نفرمود؛ و اجازه خواستم که به زیارت قبرش بروم، اجازه داد، پس به زیارت قبور بروید که مرگ را به یاد انسان می آورد. (صحيح مسلم، ج2، ص671، باب 35، ح105)

سوم؛ بریده به نقل از پدرش گوید: پیامبر - خدا صلی الله علیه [وآله] - فرمود: شما را از زیارت قبور بازداشتیم، اما [اکنون اجازه می دهم که] به زیارت آن ها بروید؛ و شما را از ذخیره کردن گوشت قریانی، بیش از سه روز، نهی کرده بودم [تا آن را صدقه دهید] اما اکنون می توانید تا مدتی که صلاح می دانید، آن را ذخیره کنید.... (صحيح مسلم، ج2، ص671، باب 36، ح106) چهارم؛ حدیث دیگری را با همین مضمون و با سند متفاوت نقل کرده است. (صحيح مسلم، ج2، ص671، باب 36، ح106)

علاوه بر این، من خود دو کتاب ارزشمند از تألیفات دو تن از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت را در اختیار دارم که یکی از آن ها «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» نام دارد و نوشته عالم شهیر قرن هشتم، قاضی القضاة تقی الدین ابوالحسن سبکی است. نام دیگر این کتاب «شن الغارة علی من أنکر فضل الزیارة» است و در سال 1318ق. در چاپخانه بولاق و با نظارت یکی از علمای بزرگ قاهره، به نام علامه محمد بخیت، رییس وقت دیوان عالی مصر به چاپ رسیده است. این جانب، خود در سال 1330ق. در محضر درس ایشان حاضر شدم و او را در بسیاری از علوم دینی، صاحب نظر و متبحر یافتم. وی به راستی مشعلی فروزان و مظهر فهم و درایت و دوراندیشی بود. ایشان چندین نمونه از تألیفات خود را به ما عرضه داشت که در مقدمه یکی از آن ها، شرحی بر احوال ابن تیمیه، بنیانگذار مذهب وهابیت نگاشته و برخی از بدعت های او را که موجب تکفیر وی از جانب اغلب علمای مسلمین گردید، شرح داده و به خوبی و با دقت نظر، به بیان علل و اسباب آن پرداخته است.

اما کتاب مورد بحث با نام «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام»، ده باب دارد که عبارت اند از: نخست؛ احادیث وارده در باب زیارت.

دوم؛ احادیث مرتبط با این موضوع؛ هرچند واژه زیارت در آن ها به کار نرفته باشد.

سوم؛ احادیث وارده در خصوص سفر به قصد زیارت.

چهارم؛ در بیان نظریات علما، در باره استحباب زیارت.

پنجم؛ در بیان این که زیارت موجب تقرب به خداوند است.

ششم؛ در بیان این که سفر به قصد زیارت موجب قرب به خداوند است.

هفتم؛ در پاسخ به شبهات مخالفان و بررسی نظریات آنان.

هشتم؛ در خصوص توسل و استغاثه.

نهم؛ در بیان سرگذشت پیامبران الهی(علیهم السلام).

دهم؛ در باره شفاعت.

نویسنده در باب نخست، در بیان فضیلت زیارت پیامبر اعظم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و تشویق به آن، پانزده حدیث ذکر نموده و اسناد آن‌ها را نیز با تفصیل کامل بیان کرده و ضمن بررسی رجال احادیث، سند بیشتر آن‌ها را صحیح دانسته است. به عنوان نمونه، اسناد حدیث: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَحَبَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي»؛ (سنن دار قطنی ج 2، ص 278 ح 194؛ الجامع الصغیر لسیوطی به نقل از بیهقی، ج 2، ص 605 ح 8715؛ کنز العمال 15، ص 615 ح 42583؛ وفاء الوفا، ج 4، ص 1336؛ الکامل، ابی احمد بن عدی، ج 6، ص 2350) «هرکه قبر مرا زیارت کند، شفاعت او بر من واجب می‌گردد.» را به تفصیل در پنج صفحه ذکر کرده است. دو حدیث دیگر با مضمون مشابه را نیز علامه امینی (رحمه الله) در کتاب ارزشمند الغدیر، ج 5، ص 96 - 93 بیش از 40 مآخذ برای این حدیث آورده است. نقل کرده؛ یکی از آن‌ها است حدیث: «مَنْ حَجَّ قَرَارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي»؛ (سنن دار قطنی ج 2، ص 278 ح 192؛ سنن بیهقی، ج 5، ص 246؛ کنز العمال 5، ص 135 ح 12368 و 15، ص 651 ح 42582، وفاء الوفاء 4، ص 1340؛ الکامل، ابی احمد بن عدی 2، ص 790، الجامع الصغیر سیوطی به نقل از طبرانی 2، ص 594 ح 8628. علامه امینی (ره) در الغدیر، ج 5، ص 99، 100، نه مآخذ ذکر نموده است.) «هرکس حج بگذارد و قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، گویی در زمان حیاتم به دیدارم آمده است.»، که اسناد آن را در چهار صفحه ذکر کرده است. و دیگر حدیث: «مَنْ حَجَّ النَّبِيَّ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي» (کنز العمال 5، ص 135 ح 12369، وفاء الوفاء 4، ص 1342، شفاء السقام: 23، علامه امینی (ره) نه مآخذ در الغدیر ج 5، ص 100 ذکر کرده است.) «هرکس حج بیت الله بگذارد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.»؛ و بسیاری از احادیث دیگر که نویسنده آن‌ها را در این باب ذکر کرده است؛ مانند: «مَنْ أَتَى الْمَدِينَةَ زَائِرًا لِي وَحَبَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، «هرکس برای زیارت من به مدینه آید، شفاعت او در روز قیامت بر من واجب گردد» و «مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ آمِنًا»؛ «هرکه در یکی از دو حرم [مکه یا مدینه] در گذرد، ایمن محشور می‌گردد.» (وفاء الوفا، ج 4، ص 1348، شفاء السقام، ص 34)

در ادامه و در باب دوم، نویسنده حق مطلب را در ذکر احادیث و اقوال ادا نموده و سپس در باب سوم، ماجرای سفر بلال حبشی از شام به مدینه منوره برای زیارت پیامبر اعظم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را ذکر کرده، بدین ترتیب که بلال پس از رحلت پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شبی آن حضرت را در خواب دید که به او می‌فرمود: «ای بلال، این چه جفایی است که در حق من روا می‌داری؟! آیا زمان آن نرسیده است که به زیارت من بیایی؟» بلال، اندوهگین و مضطرب از خواب برخاست و بار سفر بست و آهنگ مدینه کرد و به قبر مطهر آن حضرت آمد... و این ماجرا در زمان حضور اصحاب بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوست. نویسنده در ادامه، داستان سفر و زیارت قبر آن حضرت توسط گروهی از صحابه و تابعین را نیز ذکر کرده است.

کتاب دیگری که در این باره تألیف شده، «الجواهر المنظم فی زیارة قبر النبی المکرم» نام دارد که مؤلف آن، احمد بن حجر عسقلانی است که آوازه تألیفات او شرق و غرب را درنور دیده است. این کتاب نیز در سال 1276 ق. در چاپخانه بولاق قاهره به چاپ رسیده است و مانند کتاب پیشین، بخش‌های مختلفی دارد.

نویسنده در بخش اول کتاب با عنوان «جایز بودن زیارت قبر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در اثبات مشروعیت زیارت پیامبر گرامی، به آیات قرآن و روایات بسیاری استناد کرده و صحت سند آن‌ها را از نظر عامه علمای مسلمین مورد بررسی قرار داده و بر اجماع علما در این باره تأکید کرده است. وی به خاطر تأخر زمانی نسبت به حافظ سبکی، نظریات علمای بیشتری را نیز آورده است.

نویسنده کتاب (ابن حجر) احادیث بسیاری را به تفصیل ذکر کرده که نه تنها بیانگر جایز بودن زیارت است، بلکه فضیلت آن را نیز به اثبات می‌رساند. وی پس از ذکر احادیث مزبور، در صفحه 13 کتاب چنین آورده است:

ممکن است کسی این اشکال را مطرح کند و بگوید: چگونه ممکن است ادعای اجماع علما درباره مشروعیت زیارت و سفر به قصد زیارت را بپذیریم، در حالی که بنا بر نقل حافظ سبکی، ابن تیمیه - که از متأخران مذهب حنبلی است - به طور کلی مشروعیت زیارت را انکار نموده و چندان در بیان دلیل بر مدعای خویش پرگویی کرده که گوش از شنیدن آن آزرده می‌شود و طبع آدمی ملول می‌گردد، تا جایی که ادعا می‌کند: «سفر به قصد زیارت، بنا بر اجماع، حرام است و نماز مسافر در چنین سفری شکسته نخواهد بود و همه احادیث وارده در باره زیارت، جعلی و ساختگی است». البته برخی از هم‌کیشان ابن تیمیه نیز از نظر او تبعیت کرده‌اند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: ابن تیمیه کیست که بخواهیم به او توجه کنیم و در امور دین به بررسی نظریات او بپردازیم؟ مگر نه این که گروهی از علما، پس از بررسی عبارات تباه و دلایل بی‌اساس او، بر خطاهای آشکار، زشت و نادرستی پندار او تأکید کرده‌اند؛ چنان که عز بن جماعه درباره او آورده است:

«خداوند او (ابن تیمیه) را به گمراهی و ضلالت دچار کرده و جامه خفت و خواری بر او پوشانده است و در گزافه‌گویی و یاهو سرایی، او را چنان نیرویی عطا کرده که جز ذلت و محرومیت، نتیجه‌ای برایش در بر نخواهد داشت.»

همچنین، شیخ جلیل‌القدر و عالم بزرگوار، علامه تقی سبکی - که همگان بر بزرگواری و اجتهاد و نیکوکاری وی اذعان دارند - کتاب مستقلى در ردّ پندارهای او تألیف کرده و با دلایل آشکار و برهان‌های متقن، نظریات وی را نقض کرده و راه صواب را مشخص نموده و در بخشی از کتاب خود چنین آورده است:

«این‌ها اشتباهاتی است که ابن تیمیه بدان دچار شده و عجب نیست اگر که آن را خطایی نابخشودنی و مصیبتی ماندگار بنامیم؛ چرا که هوای نفس، برای او چنین وانمود کرده و شیطان نهفته در وجودش این گونه بر او جلوه داده که راه صواب می‌پوید و در مسیر اجتهاد گام بر می‌دارد. آن بی‌نوا خود نیز نفهمیده که ضمن مخالفت با نظر عامه علما، نارواترین انتقادات و سرزنش‌ها را در حق پیشوایان ایشان، به ویژه خلفای راشدین اظهار داشته و حتی پا را از این هم فراتر نهاده و به ساحت کبریایی ذات مقدس پروردگار - که از هر کاستی مبرا؛ و به هر کمال و جمال، سزاوار است - تعرض نموده و بر فراز منبرها و در برابر عامه مردم، پروردگار را دارای جسم و بُعد دانسته و در میان علمای متقدم و متأخر، هرکه را که چنین اعتقادی نداشته باشد، گمراه خطاب کرده است؛ چندان که علمای هم‌دوره او، بر ضدّ این افکار خروشیدند و حاکم وقت را به کشتن یا زندانی کردن او واداشتند. حاکم نیز او را به زندان در افکند، تا آن که جان داد و با مرگ او، شعله بدعت فروکش کرد و آن گمراهی‌ها از میان رفت. چندی بعد، گروهی به پیروی از اندیشه او برخاستند، اما خداوند چنین مقدر کرد که به موفقیتی نرسند و به جایگاه و قدرتی دست نیابند، بلکه فرجام آنان، خواری و بیچارگی و گرفتار شدن به خشم خداوند بود؛ چرا که عصیان پیشه کردند و تجاوزگری نمودند.»

این‌ها بخشی از نوشته‌های ابن حجر بود؛ دانشمندی که در میان علمای اهل سنت، هم‌اوردی ندارد و هیچ‌یک از آنان در فضیلت و منزلت او تردید روا نمی‌دارد.

در این مقاله، ما در پی برشمردن بدعت‌ها و تحریفات ابن تیمیه در دین و مصیبت‌هایی که افکار او برای اسلام و مسلمین به بار آورده، نیستیم؛ چرا که این کار، با رویکرد این مقاله مبنی بر اقامه دلیل و برهان به روش علمی و به شیوه مناظره، منافات دارد. در مورد شخصیت ابن

تیمیه نیز گفته ها و نظریات عامه علمای اهل سنت در تبیین افکار ناصواب او، ما را از توضیح بیشتر بی نیاز می کند. اما آنچه در تبیین احادیث وارده و کشف حقیقت و آشکار ساختن آن لازم به نظر می رسد، به یاری خداوند متعال بیان خواهیم کرد؛ چندان که چهره حقایق از پس پرده برون آید و آشکارا جلوه گر شود.

اکنون پس از بیان بخشی از احادیث و روایات وارده در این خصوص، برای راه یافتن به حقیقت آشکار و درک واقعیت امر، روشی را در پیش می گیریم که از نزدیک ترین راه و به ساده ترین روش، ما را به مقصود برساند. بدین منظور، فرض می کنیم که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در حضور جمع کثیری از مسلمانان، فرموده باشند: «لَا تَدَعُ تَمَثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَ لَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ». (هیچ تندبسی را برجا مگذار و همه را نابود کن و هیچ قبر برافراشته ای را باقی مگذار و همه را صاف کن.)

مبنای پذیرش چنین فرضی، آن است که به صحت تمامی احادیث وارده در صحیحین معتقد باشیم و با این که ما چنین عقیده ای نداریم، اما برای پایان دادن به اختلاف و ایجاد یک مبنای مورد قبول طرفین، آن را می پذیریم؛ زیرا بدیهی است که اگر طرفین مناظره، اصول مشترکی را نپذیرفته باشند، هرگز پایانی برای بحث و مجادله متصور نخواهد بود و نزاع برای همیشه ادامه خواهد یافت. از این رو، ما نیز از سر تساهل و مدارا، صحت حدیث مذکور را می پذیریم. در این صورت لازم است که درستی دیگر احادیث وارده در صحیحین را نیز پذیرا شویم، مانند حدیثی که در صحیح مسلم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمودند: «فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْمَوْتَ...»؛ «به زیارت قبور بروید که مرگ را به یاد [شما] می آورد.»؛ و یا: «اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي زِيَارَةِ أُمِّي فَأَذِنَ لِي...»؛ «از پروردگارم برای زیارت مادرم اجازه خواستم و به من اجازه داد.» و آن حضرت، خود به زیارت بقیع رفتند.

صحیح بخاری نیز بابی با عنوان «باب زیارت قبور» آورده است. بدین ترتیب این پرسش پیش می آید که آیا این احادیث با هم تعارض و تناقض دارند؟ آیا ممکن است پیامبری که هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و جز آنچه را که بدو وحی شده، بر زبان نمی راند، فرمان به تخریب قبور صادر کند و سپس، همگان را به زیارت قبور فرمان دهد و خود نیز به زیارت قبور برود؟!

اگر مسأله از باب تعارض احادیث و اختلاف روایات باشد، لازم است به گونه ای آن احادیث را با هم جمع کنیم و برای این کار، باید از روش های اجتهاد و استنباط استفاده نماییم؛ قوانین و قواعد اصول استنباط را به کار گیریم و حدیث ضعیف را با توجه به احادیث معتبر و صحیح، معنا کنیم؛ به گونه ای که احادیث قوی، معیار و مبنای تأویل حدیث ضعیف قرار گیرد و به تعبیر علمای علم استنباط، «معنای خلاف ظاهر» را به حدیث نسبت دهیم.

اما آیا در اینجا چنین مقوله ای پیش آمده و «تعارض میان احادیث» رخ داده است؟ در پاسخ باید گفت: با توجه به حدیث مورد بحث، هرگز چنین فرضیه ای صحت ندارد و در اصل تعارضی میان احادیث پیش نیامده تا بخواهیم با تأویل و تفسیر، میان آن ها هماهنگی ایجاد کنیم؛ زیرا گمان نمی کنم کسی که اندک بهره ای از فهم و درک واژگان و ترکیب های صرفی زبان عربی داشته باشد، به تفاوت میان «سوئی» از مصدر «تسویه»؛ و «ساوی» از مصدر «مساواة» پی نبرد.

به راستی کسانی که واژه «سوئیه» را در حدیث «و لَا تَدَعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» را به معنای «با زمین برابر کردن» و «ویران کردن» آورده اند، از درک و فهم سلیم بی بهره اند و ره به گمراهی پیموده اند. کسی که چنین بیندارد، به اندازه سر سوزنی از ادبیات عرب آگاهی ندارد. پس چگونه می توان چنین کسی را عالم علوم عرب نامید؟!

حتی فرد تحصیل نکرده عرب زبان نیز به سادگی در می یابد که «تسویه» به معنای صاف کردن روی یک چیز است و معنای مقابل آن، «تسنیم» و محدب و برآمده کردن آن (به شکل کوهان شتر) است. (معجم مقایس اللغه، ج 3، ص 112 (سوی).) بدین ترتیب معنای فرموده آن حضرت چنین خواهد بود:

«هیچ قبر برآمده و محدبی را باقی مگذار و روی آن ها را صاف و مسطح کن».

بنا بر این، معنای مورد نظر حدیث، ویران و با خاک یکسان کردن قبر نیست و هیچ تعارضی میان این حدیث و احادیث دالّ بر جایز بودن زیارت و استحباب رفتن به قبرستان و مشروع بودن بنا بر روی قبور وجود ندارد. معنایی که نخستین بار با شنیدن این حدیث به ذهن من خطور کرد نیز همان «صاف و مسطح کردن روی قبر» بود. سپس با مراجعه به صحیح مسلم، دریافتم که مؤلف کتاب «مسلم» نیز همین معنا را از حدیث برداشت کرده؛ زیرا آن باب را «باب تسویه القبور» نامیده و حدیثی را با ذکر سلسله اسناد نقل نموده که متن آن چنین است:

«به همراه فضاله بن عبید در سرزمین روم بودیم، یکی از همراهان ما از دنیا رفت. پس از دفن وی، فضاله فرمان داد که روی قبر را صاف کنند و گفت: شنیدم که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: روی قبرها صاف (و نه محدب) باشد. (صحیح مسلم، ج 2، ص 666 باب 31، ص 92) سپس در همان باب، حدیث ابوالهیاج را نقل کرده است که می گوید: «و لَا قَبْرًا مُشْرَفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ».

شارحان صحیح مسلم؛ از جمله نووی - شارح پرآوازه این کتاب - نیز همین برداشت را از حدیث مذکور داشته اند؛ چنان که نووی در توضیح معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) آورده است:

سنت آن است که قبر، زیاد از زمین ارتفاع نداشته باشد و روی آن هم محدب نباشد، بلکه تقریباً به اندازه یک وجب بالاتر از زمین قرار گیرد. عقیده شافعی و پیروان وی نیز چنین است. اما قاضی عیاض از برخی علما نقل کرده که به عقیده آنان، محدب بودن قبر افضل است. (إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری 4، ص 301)

از سویی، در صحیح بخاری، باب «توصیف قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عمر»، روایتی نقل شده که بیانگر برتری و اولویت تسنیم (برآمده و محدب بودن قبر) است. بخاری در باب مذکور از سفیان تمار نقل کرده که وی، قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دیده که برآمده و محدب بوده است. (صحیح بخاری، ج 2، ص 128؛ المجموع، ج 5، ص 295)

اما قسطلانی، یکی از شارحان مشهور صحیح بخاری - که آن را در ده جلد شرح داده و شرح وی در قاهره به چاپ رسیده - در ذیل این حدیث آورده است:

«مُسَنَّم» به معنای مرتفع [و نه محدب] است. همچنین ابونعیم در «المستخرج»، قبر ابوبکر و عمر را نیز به همان صورت توصیف کرده و آن را دلیلی بر استحباب مرتفع بودن قبر دانسته است که ابوحنیفه (المبسوط سرخسی، ج 2، ص 62) و مالک (المنتقی، ج 2، ص 22) و احمد حنبل (المغنی، ابن قدامه، ج 2، ص 380) و مزنی و برخی از شافعیان بدان تصریح کرده اند. وی سپس در بیان عقیده سایر شافعیان آورده است: بر مبنای سخن شافعی، بسیاری از پیروان او معتقدند که «صاف بودن قبر بهتر از محدب یا مرتفع بودن آن است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله)، قبر فرزندش ابراهیم را صاف کرد و عمل آن حضرت حجت است، نه عمل دیگران..» (شافعی، کتاب الأم، ج 1، ص 273)

بنابر این، چنان که بیهقی در «سنن» آورده، سخن سفیان تمار حجت نیست؛ زیرا این احتمال وجود دارد که قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قبور ابوبکر و عمر در ابتدا محدب نبوده و بعداً چنین شده باشد. (سنن بیهقی، ج 4، ص 4)

همچنین ابوداود با سند صحیح از قاسم بن محمد بن ابی بکر، چنین نقل کرده است: روزی نزد عایشه رفتم و به او گفتم: قبر پیامبر و قبور ابوبکر و عمر را به من نشان بده. عایشه پرده را کنار زد و من سه قبر را دیدم که نه چندان مرتفع بودند و نه هم سطح با زمین. (سنن أبی داود، ج 3، ص 215، ح 3220)

قسطلانی در ادامه می افزاید:

این که رافضی ها (شیعیان) قبرها را مرتفع و بالاتر از سطح زمین می سازند، به استحباب این امر (مرتفع بودن قبر) خدشه ای وارد نمی کند؛ زیرا نباید سنتی را به خاطر پذیرش آن از سوی بدعت گذاران (!) رها کنیم و از سویی، این کار با روایت علی(رضی الله عنه) که از قول پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که: آن حضرت مرا فرمان داد تا هیچ قبر برافراشته ای را باقی نگذارم و همه را صاف کنم، منافاتی ندارد؛ زیرا منظور او از صاف کردن، هم سطح کردن قبر با زمین نیست، بلکه صاف کردن روی آن است، که با هر دو گروه روایات موجود در این باره تناسب دارد. (قسطلانی، إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج 2، ص 477)

با توجه به مطالب مذکور، مشاهده می کنیم که تمامی علمای اعلام و بزرگان دین؛ اعم از ناقلان حدیث، همچون بخاری و مسلم؛ و پیشوایان مذاهب چهارگانه؛ ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمد بن حنبل و نیز مجتهدانی چون نووی و دیگران، بر این نکته اتفاق نظریه دارند که ترمیم و بنای قبور در زمان نزول وحی و حضور پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مشروعیت داشته و شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبر فرزند خود ابراهیم را مرتب نمود. اختلاف و نزاع بر سر آن است که صاف بودن روی قبر بهتر است یا محدب و مرتفع بودن آن؛ و چنان که دیدیم، کسانی که مرتفع و محدب بودن قبر را برتر می دانند، به روایت بخاری از سفیان تمار استناد می کنند که در آن، راوی حدیث، قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مرتفع و محدب توصیف کرده است؛ اما آنان که صاف بودن قبر را افضل می شمارند، معتقدند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبر فرزند خود ابراهیم را صاف کرده است. این گروه برای اثبات عقیده خود، به حدیث قاسم بن محمد بن ابی بکر استناد کرده اند و چه بسا در مقام جرح و تعدیل، این دلیل ارجح باشد و به تعبیر شارح صحیح بخاری حتی اگر رافضیان و بدعت گذاران (!) نیز این کار (مرتفع ساختن قبور) را انجام دهند، دلیلی بر نادرستی آن نخواهد بود.

در این مبحث، ما در صدد مناقشه در باره تعبیر «رافضیان» و بدعت گذار بودن آنان نیستیم. آنچه در این مقاله مورد بحث ماست، حدیث «وَلَا تَدَعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» است و با توجه به آنچه بیان کردیم، به خوبی آشکار گردید که معنای «سَوَّيْتَهُ» که در حدیث به کار رفته، «صاف کردن روی قبر» است که در مقابل «محدب ساختن و منحنی کردن» قبر قرار دارد. آنچه این معنا را تأکید می کند، وجود صفت «مُشْرِفًا» در حدیث است که معنای لغوی آن، بلندی حاصل از محدب بودن شیء است؛ چنان که تعبیر «محدب ساختن» یا «تسنیم»، از «سنام»؛ «کوهان شتر» اقتباس شده است. از این رو وجود قید مذکور (مُشْرِفًا) در حدیث، اجتناب ناپذیر به نظر می رسد و به تعبیر اهل فن، «قید احترازی» به شمار می آید، در حالی که اگر معنای «سَوَّيْتَهُ» را «هم سطح کردن با زمین» در نظر بگیریم، آوردن قید مذکور ضرورتی ندارد و حتی نقض غرض خواهد بود. در این میان، آیا کسی نبود که از آن به اصطلاح «مفتی» مدینه، که با استناد به این حدیث، تخریب قبور را واجب دانسته است، بپرسد:

«حضرت آقا! این پندار نابخردانه و برهان بی اساس و دلیل نارا و موهوم را - که به خیال هیچ خیال پردازی هم راه نمی یابد و ذهن افراد نادان هم آن را نمی پذیرد - از کجا آورده ای؟! آیا جز این است که ابن تیمیه و برخی از پیروان او، چنین پنداشته اند و جناب مفتی هم در صدد ترویج افکار نادرست و پندارهای باطل او برآمده و از آنجا که دلیل و حجت محکمی نیافته؛ ناچار،

به تحریف حقایق پرداخته و همچون کودکان، به بازی با کلمات و وارونه جلوه دادن برهان ها روی آورده است؟

اما خورشید حقیقت پشت ابر نمی ماند و واقعیت در پس عبارات واهی و پندارهای نابخردانه، از یاد نمی رود. در واقع حدیث «لَا تَدَعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»، دلیلی بر ردّ ادعای صادر کنندگان فتواست، نه تأیید کننده آنان! حقیقت آن است که این حدیث، نادرستی و بطلان فتوای آنان را آشکار می کند؛ زیرا از نگاه هر فرد عرب زبان، «سوئته» به معنای «صاف کردن و تسطیح روی قبر» است، نه خراب کردن و با خاک یکسان نمودن آن؛ و اصولاً این معنا با هیچ یک از احادیث وارده در خصوص زیارت قبور تعارض ندارد و هر که اندکی از اصول استنباط را بداند، چنین برداشتی از حدیث ندارد؛ چه رسد به آن که بخواهد با توجیه و تفسیر، میان این احادیث هماهنگی ایجاد کند؛ زیرا معنای ظاهری و حقیقی، که از واژگان و ساختار حدیث بر می آید، همان است که ذکر کردیم، بی آن که همچون شارح صحیح بخاری نیازمند توجیه و تأویل احادیث باشیم.

اما اگر فتوا دهندگان، بی جهت بر گفته خود اصرار ورزند و برای واژه «سوئته»، هیچ معنایی جز «ویران نمودن» و «با خاک یکسان کردن» را نپذیرند؛ و ما نیز از سر مسامحه این فرض را قبول کنیم، آن گاه نوبت به بررسی تعارض حدیث با احادیث دیگر و لزوم تأویل و تفسیر آن ها خواهد رسید؛ که در چنین حالتی، باز هم با توجه به این که حدیث مذکور «خبر واحد» است، یارای مقابله با احادیث صحیح و معتبری که در باب فضیلت زیارت قبور و جایز بودن ترمیم آن ها وارد شده را ندارد، چندان که بنا بر احادیث، شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی قبر فرزندش ابراهیم را صاف و مرتب کرد. از این رو، حتی در صورت پذیرش معنای مذکور، باید گفت منظور آن حضرت این بوده که «هر قبر برافراشته ای را که مورد پرستش و عبادت قرار گرفته، ویران کن». آنچه این معنا را مورد تأکید قرار می دهد، احادیث متعددی است که در صحیحین بخاری و مسلم وارد شده(صحیح بخاری، ج2، ص114) و یهود و نصاری و اهل حبشه را مورد نکوهش قرار داده است؛ زیرا آنان بر قبور بزرگان و پیشوایان خود، تندیس یا تصویری از صاحب قبر می نهادند و آن را می پرستیدند؛ و چه بسا حدیث مذکور در صدد نکوهش برخی از گروه های یهود و نصاری و حبشیان بوده که در گذشته چنین می کردند و سپس از آن کار دست برداشتند و عقاید خود را تعدیل نمودند.

اما از زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا کنون، هیچ یک از مسلمانان، صاحبان قبور را پرستش نکرده اند، بلکه در تمامی بقاع متبرکه و حرم های مطهر، تنها خداوند متعال را می پرستند که یکتاست و شریکی ندارد.

به هر تقدیر، با در نظر گرفتن تمامی فرض ها و احتمالات، حدیث مذکور هیچ دلالتی بر جایز بودن تخریب قبور ندارد، چه رسد به آن که چنین کاری را واجب و لازم بشمارد! زیرا اخبار و روایات صحیح و معتبر که ذره ای تردید در آن ها راه ندارد و ما از ذکر بسیاری از آن ها خودداری کردیم، مشروعیت بنا بر قبور و تکریم آن ها را مورد تأکید قرار می دهد و این کار را مصداق «تَعْظِيمُ شَعَائِرِ اللَّهِ» می داند که مطابق آیه شریفه: { وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ } (حج: 32) از نشانه های تقوا و پرهیزکاری به شمار می آید.